گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مهدی بالیده از شهدای مبارزه با گروهک ریگی

پسر کوچکم سراغ بابایش را از بهشت می‌گیرد

■ شکوفه زمانی

پرداختن به شهدای حوادث گوناگونی که در تاریخ معاصر کشورمان رخ داده، این حسن را دارد که بسیاری از شهدای مهجور و مظلوم را از گمنامی خارج می‌کند. به عنوان نمونه شاید کمتر کسی بداند که شرارت‌های گروهک ریگی تنها تا سال ۸۹ حدود ۴۰۰ نفر از هموطنانمان را به شهادت رسانده بود اما با پایمردی رزمندگان کشورمان، نهایتاً سرکرده این گروهک به دام افتاد و معدوم شد. یکی از شهدای مبارزه با گروهک ریگی، مهدی بالیده است که برای شناخت بیشتر او، زندگی، جهاد و شهادتش دقایقی با سیده صغری مفتاح همسر شهید به گفت‌وگو نشستیم.

شهید بالیده چه سبکی را در زندگی مشترکتان انتخاب کرده بودند؟

زندگی ما بیشتر ساده و بی‌آلایش بود. سادگی را خود شهید بیشتر می‌پسندید. تأکید فراوانی بر این داشتند که بچه‌ها با نان حلال بزرگ شوند و نماز و روزه‌شان ترک نشود. دیگر اینکه بیشتر تأکیدشان احترام به بزرگ‌ترها و پدر و مادر بود. مهدی در سلام کردن به دیگران پیشقدم بود. همیشه در سلام کردن به من پیشی می‌گرفت. دیگران را فقط با اسم صدا نمی‌زدند بلکه با اضافه کردن القابی مانند «جان» مثل دایی‌جان و عموجان و... صدا می‌کرد. ارادت خاصی هم به حضرت فاطمه الزهرا(س) داشت. جالب است که ایشان از اواخر سال ۸۹ همیشه می‌گفت دعا کنید من هم در گروه شهدا قرار بگیرم. ان‌شاءالله جدتان آن دنیا من را شفاعت کند.

چه سالی با هم ازدواج کردید؟ آن زمان ایشان پاسدار بودند؟ کمی از نحوه آشنایی‌تان بگویید.

ما هر دوی‌مان در روستای بقمج از توابع شهرستان چناران استان خراسان رضوی زندگی می‌کردیم. روی هم شناخت داشتیم. قبل از ازدواج آقا مهدی استخدام سپاه شده بودند. من متولد ۵۶ هستم و شهید بالیده در سوم خرداد ۱۳۵۳ در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. ایشان در کودکی مادرشان را از دست دادند و با توجه به مریضی پدرشان، مسئولیت‌شان را برادربزرگشان حسینعلی بالیده به عهده می‌گیرد. آقا مهدی بعد از اتمام سربازی به خاطر علاقه‌ای که به سپاه داشت، وارد این نهاد انقلابی شد. بعد از دو سال هم به خواستگاری من آمد و با توجه به شناختی که از ایشان داشتم و با هم همسایه بودیم، قبول کردم.

قاعدتاً به خاطر شغلشان هم زیاد مأموریت می‌رفتند؟

اتفاقاً اوایل ازدواجمان بیشتر مأموریت‌هایش در تهران بود و من هم در همان روستا به مدت پنج سال در کنار پدر همسرم زندگی کردم. به صورت ۴۰ روزه در تهران بود و ۲۰ روز هم در مشهد می‌ماند.

بعد از پنج سال آقا مهدی، زمینی در بلوار طوس خراسان گرفت و توانستیم خانه‌ای برای خودمان دست و پا کنیم و ساکن مشهد شدیم. یک سال بعد هم انتقالی گرفت و در سپاه امام رضا(ع) ماندگار شد.

با مشکلات کاریشان چطور کنار می‌آمدید؟

شهید در همان اول ازدواج این بحث‌ها را با من کرده بود که اگر هر مأموریتی برایم پیش آمد باید بروم اختیارم دست خودم نیست.

در اصل با من اتمام حجت کرده بود. ایشان ویژگی‌های خاصی داشت و مداح اهل‌بیت بودند. با شناختی که از آقا مهدی داشتم همه شرایطش را پذیرفتم.

در زندگی مشترکتان شهید بالیده را چطور آدمی یافتید؟

آقا مهدی هر موقع که خانه بود می‌گفت شما نمی‌خواهید آشپزی کنید. در پاسگاه مرزی سراوان باید هر کسی خودش غذا درست می‌کرد و ایشان هم برای خودش و دوستانش غذا می‌پخت. دستپخت خیلی خوبی هم داشت.

در کمک کردن به دیگران ابایی نداشتند و اگر نصف‌شب در جاده کسی را می‌دید که ماشینش خراب شده یا بنزین ندارد، کمکش می‌کرد. همیشه خوشرو و خندان بود. بیشتراوقات که مأموریت بود، گوشی‌اش را به سربازهایی می‌داد که گوشی نداشتند تا آنها هم بتوانند با خانواده‌هایشان تماس بگیرند.

یکبار وقتی تماس گرفتم صدای ناآشنایی را شنیدم. بعد که از آقا مهدی علت را پرسیدم، گفت: گوشی دست سربازم بوده است. من بهشون گفتم گوشی یک وسیله شخصیه. ایشان درجواب من گفتند: کمک به دیگران که شخصی و عمومی نیست. بنی‌آدم اعضای یکدیگرند.

ایشان جزو مرزداران کشورمان بودند. شغلشان هم سختی‌های خاص خودش را داشت، ویژگی‌های کارشان چطور بود؟

از زمانی که درگیری‌های شدید در بین مرز سیستان و بلوچستان و سراوان رواج پیدا کرد، مأموریت‌های آقا مهدی هم زیاد شد. ایشان از سال ۸۴ بیشتر در مکان‌های که بسیار شلوغ بود و اشرار حضور داشتند حضور پیدا می‌کرد. عاقبت هم که از شهدای امنیت مبارزه با گروهک ریگی شد. مأموریت‌های آقا مهدی همیشه ۲۰ روزه بود مثلاً ۲۰ روز در مرز سراوان بودند یا مرزهای دیگر سیستان و بلوچستان یا تربت و... بعد به خانه می‌آمدند. آن روزها گاهی از کارهای اشرار و تروریست‌ها برایمان تعریف می‌کرد.

سال ۸۹ گروهک ریگی جنایت‌هایش را به اوج رسانده بود، شهید شوشتری هم در همین سال به شهادت رسیدند.

بله، سال ۸۹ یکسری بمب‌گذاری در مساجد شیعه‌نشین زاهدان در مراسم‌های مولودخوانی اعیاد شعبانیه انجام گرفته بود. بازماندگان گروهک ریگی با نیت هدف قرار دادن نماز جماعت به خیابان آزادی زاهدان آمده بودند تا شاید با حضور در صحن مسجد جامع، بتوانند حادثه مسجدعلی‌ابن‌ابی‌طالب(ع) را تکرار کنند. آقا مهدی می‌گفت: در زمان به شهادت رسیدن سردار شوشتری، ما در همان روستا در یک قدمی حادثه بودیم. همان سال ۸۹ بعد از گذشت شش ماه از شهادت سردار شوشتری همسرم هم در مواجهه با گروهک ریگی به شهادت رسید. آقا مهدی شب شانزدهم اسفند ماه ۸۹ به شهادت رسید. چند روزی به اتمام مأموریتش باقی مانده بود. روز قبلش با منزل تماس گرفت و گفت که می‌خواهم برگردم. چیزی لازم دارید بگیرم؟ هر کدام از بچه‌ها چیزی سفارش دادند. آن موقع پسر کوچکم دو ماهه بود. شهید گفت صدایش را درآورید تا بشنوم. گویی به دلش افتاده بود که رفتنی است. در شب شهادتش پسر کوچکم خیلی بی‌قراری می‌کرد. دائم در حال گریه کردن بود. دختر بزرگم آن موقع کلاس پنجم بود. او هم با من بیدار بود و در ساکت کردن برادر کوچکش کمکم می‌کرد. تا ساعت سه نیمه‌شب سه تایی بیدار بودیم. در دلم آشوبی بود تا اینکه برادر بزرگم ساعت ۷ صبح با من تماس گرفت و گفت امروز بچه‌ها را به مدرسه نفرست. من با خواهش از او پرسیدم مگر چی شده که این حرف را می‌زنی؟ نهایتاً گفت که آقا مهدی شهید شده است.

> آقا مهدی همیشه دیگران را بر خودش و خانواده‌اش ارجحیت می‌داد و همکارانشان می‌گفتند هر مأموریت یا کار سختی پیش می‌آمد شهید بالیده اولین نفر پیشقدم می‌شد. همیشه در مأموریت‌ها کارهای سخت را خودش قبول می‌کرد و می‌گفت ثوابش بیشتر است

نحوه شهادتشان چطور بود؟

اینطور که همکاران شهید به ما گفتند، آقا مهدی روستایی از سراوان بوده که در درگیری با اشرار به شهادت می‌رسد. همسرم فرماندهی تیپ را بر عهده داشت. حین عملیات نیروهای خودش را مستقر می‌کند و تنهایی به «مقر یک» برمی‌گردد اما اشرار در کمینش بودند و به طرف آقا مهدی و راننده تیراندازی می‌کنند که هر دو به شهادت می‌رسند. وقتی همرزمان شهید متوجه دیرکردنش می‌شوند، نگران می‌شوند و در پیگیری متوجه می‌شوند ایشان همراه راننده‌اش شهید شده است.

آقا مهدی همیشه دیگران را بر خودش و خانواده‌اش ارجحیت می‌داد و همکارانشان می‌گفتند هر مأموریت یا کار سختی پیش می‌آمد شهید بالیده اولین نفر پیشقدم می‌شد. همیشه در مأموریت‌ها کارهای سخت را خودش قبول می‌کرد و می‌گفت ثوابش بیشتر است. در زندگی شخصی‌اش هم همین مرام را داشت. پیکر شهید را در روستای زادگاهش بقمج دفن کردیم که این روستا ۸۰ شهید داده است.

از شهید بالیده چند فرزند به یادگار مانده است؟

من ۱۲ سال با آقا مهدی زندگی کردم و حاصل زندگی‌ام سه فرزند به نام‌های نرگس، علی و ابوالفضل است. نرگس دختر بزرگ خانواده الان ۱۸ سال سن دارد. علی ۱۵ ساله و ابوالفضل اول ابتدایی است.

ابوالفضل در زمان شهادت پدر چند ماهه بود، الان چه تصویری از پدر در ذهن دارد؟

دختر و پسربزرگم از پدرشان خاطراتی دارند اما پسر کوچکم چیزی یادش نیست. گاهی عکس‌های پدرش را نگاه می‌کند و می‌گوید چرا من با بابا عکسی ندارم. امسال که کلاس اول بود روز سالگرد پدرش معلمشان از او خواسته بود یک متنی برای پدرش بخواند. ابوالفضل آنقدر گریه کرده بود که برای آرام کردنش با من تماس گرفتند. ابوالفضل سؤال‌های زیادی از پدرش می‌پرسد. می‌گوید: بابام کجاست و وقتی می‌گویم به بهشت رفته، می‌گوید من هم می‌خواهم بروم بهشت بابا را ببینم. باز من می‌گویم شهدا زنده‌اند و هر روز خودشان می‌آیند و به بچه‌هایشان سر می‌زنند. بعد می‌گوید چرا من نمی‌بینمش!

غالباً از شهدا گفته می‌شود اما همسران شهدا بار اصلی زندگی و خانواده را بر دوش می‌گیرند.

بله، من این چند سال با توکل بر خدا و توسل بر ائمه توانستم در برابر همه مشکلات بایستم. ان‌شاءالله خداوند کمکم کند تا بتوانم مسئولیتی که شهید بر عهده من گذاشته به نحو احسن به پایان برسانم. فرزندانم را آن طور که شهید می‌خواست تربیت کنم. ان‌شاءالله بتوانیم همگی راه شهدا را با پیروی از ولایت و رهبری ادامه بدهیم و در برابر دشمنان اسلام و نظام بایستیم.

همسرم در صحبت‌ها و بیان آرزوهایش همیشه می‌گفت اگر من نبودم بچه‌ها را طوری بار بیار که بتوانند راه درست را از غلط تشخیص بدهند. امیدوارم بتوانم به حرفش جامع عمل بپوشانم و بچه‌ها را مؤمن و انقلابی بار بیاورم.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید سیدعبدالصمد امام‌پناه که در لبنان به شهادت رسید

حضرت آقا پسرمان را شهید بصیرت نامید

■ فاطمه بیضایی

وقتی اطلاعات شهدای آذری مدافع حرم را مرور می‌کردم تاریخ و محل شهادت سیدعبدالصمد امام‌پناه برایم جالب بود؛ ۲۶ فروردین ماه سال ۷۵، جنوب لبنان. در آن زمان و مکان ظاهراً جنگی رخ نداده بود، به همین خاطر سعی کردم تا از زندگی و شهادت عبدالصمد بیشتر بدانم. پیدا کردن شماره خانواده‌اش با کمک فرزند شهید رضازاده آسان‌تر شد. به سراغ مادر و پدرش رفتم. از پشت خطوط تلفن هم می‌شد گذر زمان و ضعف حافظه‌شان را به‌خوبی احساس کرد. به کمک هم از خاطرات غبارگرفته فرزند شهیدشان برایم روایت کردند. اعظم شهبازی آزادی مادر شهید از اعتقادات عبدالصمد گفت. سیدعبدالصمد امام‌پناه معتقد بود مسلمانان دو قبله دارند؛ کعبه برای عبادت و قدس برای شهادت.

■ **خمس فرزندان**

ما اهل تبریز هستیم و پنج فرزند داشتم. عبدالصمد را در راه رضای خدا هدیه کردم. در حقیقت عبدالصمد خمس فرزندانمان شد. پسرم متولد سال ۱۳۴۸ بود. عبدالصمد پسر بزرگمان بود. متدین و مؤمن بود که با شهادت هم منجی من و پدرش شد.

> مادرم حضرت زهرا(س) من را صدا کرده است. اگر نروم دشمن می‌آید در خانه و سرتان را می‌برد. من باید بروم تا درس عبرتی باشد برای دشمنان تا فکر نکنند مسلمان‌ها تنها هستند. همیشه می‌گفت: مسلمانان دو قبله دارند؛ کعبه برای عبادت و قدس برای شهادت

■ **دانش‌آموز ۴۰ ساله!**

شاید تعریف کردن از فرزند برای مادر چندان جایگاهی نداشته باشد، اما من می‌خواهم واقعیت را بگویم. خیلی‌ها حسرت داشتن فرزندی چون عبدالصمد را می‌کشیدند. بارها به خدا گفته‌ام و می‌گویم شکرت که چنین بنده‌ای را خلق کردی. یک بار به مدرسه‌اش رفتم و خانم مدیر شروع کرد از تربیت و ادب عبدالصمد صحبت کردن. از من پرسید شما چه روشی برای تربیت فرزندتان به کار بردید اگر فرصت داشتید در جلسات ما شرکت کنید و از روش‌هایتان برای بچه و مادران بگویید. می‌گفت عبدالصمد مانند یک آدم ۴۰ ساله رفتار می‌کند. رفتار ناشایستی از او ندیدیم. من صبح تا شب همه زمانم را صرف تربیت و پرورش پسرهایم می‌کردم و بحمدالله هم از آنها راضی هستم. خدا را شکر که بچه‌های لایقی بار آمده‌اند. یاد ندارم عبدالصمد حتی برای یک مرتبه لباس نو و تازه‌ای به تن کرده باشد. همیشه لباس‌هایش را به برادرها می‌داد و بعد از مدتی که کهنه شده و از رنگ و لعاب می‌افتادند خودش استفاده می‌کرد. خدا همه موهبت‌ها را در حق عبدالصمد تمام کرده بود. لطف خدا بود که من مادر عبدالصمد باشم و امروز با افتخار از فرزندم یاد کنم. شکر خدا که همینطور هم شد. در تربیتشان آنطور عمل کردم که خدا و قرآن دستور داده بود.

■ **فرار از خدمت**

زمان جنگ همسرم در ستاد پشتیبانی جنگ شرکت داشت. اجازه نداد عبدالصمد به جبهه برود. گفت: من هستم. تو درست را بخوان. امروز درس و دانشگاه از هر چیزی برای تو واجب‌تر است. عبدالصمد در دوران خدمت سربازی یک بار به مرخصی آمد و وسایلش را آماده کرد برود. از همه خداحافظی کرد. دو روز بعد مأمور در خانه آمد و گفت: پسرتان عبدالصمد سرباز است، می‌خواست به لبنان برود که ما از مرز او را برگرداندیم.

آنها با عبدالصمد صحبت کرده و متوجه شده بودند بچه معتقدی است و فهمیده بودند چه هدفی دارد. او را نصیحت کرده بودند که کجا می‌خواهی بروی؟ در کشور غریب زبان هم بلد نیستی. بعدها پسرم به حوزه علمیه رفت و پنج سال درس خواند. بیشتر برای یادگیری زبان عربی به حوزه رفت.

■ **جهاد در لبنان**

سال ۱۳۷۵ بود. یک روز پسرم آمد و به من گفت می‌خواهد برای دفاع از اسلام به لبنان برود. من موافق نبودم. گفتم کجا می‌خواهی بروی؟ گفت مادر وظیفه من است که بروم. مادرم حضرت زهرا(س) من را صدا کرده است. اگر نروم دشمن می‌آید در خانه و سرتان را می‌برد. من باید بروم تا درس عبرتی باشد برای دشمنان تا فکر نکنند مسلمان‌ها تنها هستند. همیشه می‌گفت: مسلمانان دو قبله دارند؛ کعبه برای عبادت و قدس برای شهادت.

چند سالی بود که به فکر رفتن و جهاد در لبنان بود. کتاب‌های شهیدان چمران و آوینی را می‌خواند. بعد از مطالعه روی کتاب‌های شهید آوینی به این فکر افتاد که راهی شود. من هم که توضیحاتش را شنیدم رضایت دادم. خداحافظی کرد و هشت ماه و نیم آنجا بود. در این مدت فقط یک بار تلفن کرد و بعد هم دیگر خبری از پسرم نشد تا اینکه خبر شهادتش را برایمان آوردند.

■ **شهید بصیرت**

همرزمانش می‌گفتند: عبدالصمد ابتدا جانباز شد و یک دستش را از دست داد بعد در مسیر جاده بیروت به لبنان ترور و شهید شد. سرش را نشانه گرفته بودند. پسرم نامه‌های زیادی به امام خامنه‌ای نوشته بود. بعدها در دیدار دو پسرم با رهبر، ایشان عبدالصمد را شهید بصیرت خوانده بودند. عبدالصمد شهید بصیرت بود. آن زمان که خبری از دفاع از حرم نبود داوطلبانه و عاشقانه راه مبارزه و جهاد با صهیونیسم‌ها را در پیش گرفت و در بیست و ششمین روز از فروردین ماه سال ۱۳۷۵ شهید شد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۳۶۵

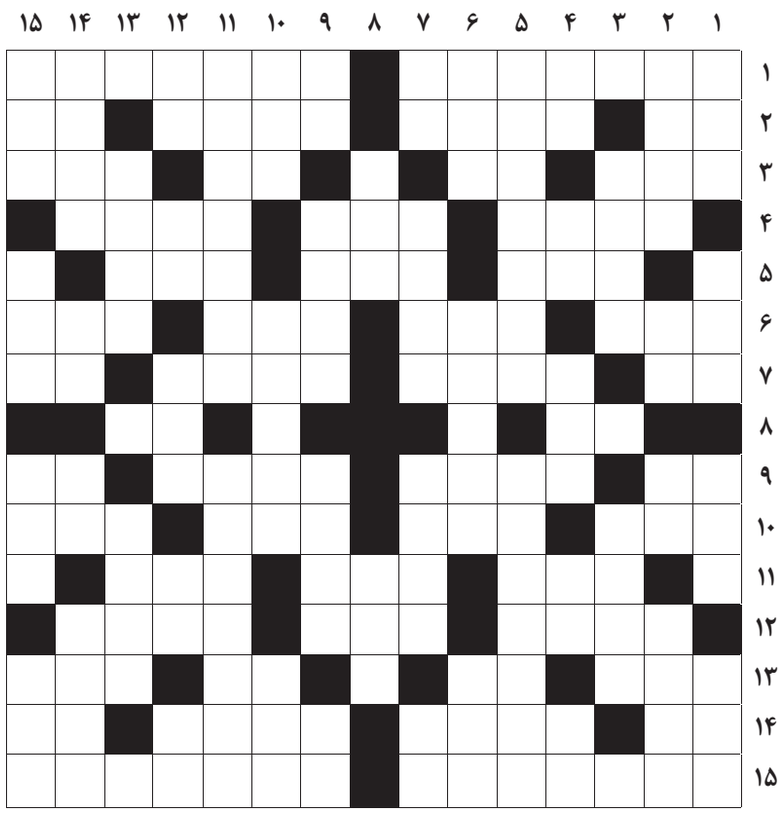

از راست به چپ

■ ۱- معافیت گمرکی موقت- بالاترین لایه جو ■ ۲- رودی در فرانسه- پایگاه نظامی یا اینترنتی- غده چرکین- غوزه پنبه ■ ۳- موشک ضد تانک- حرف انتخاب- آتش- از اعیاد مسیحیان ■ ۴- رنج و عذاب- حیوان عسل دوست- تیم فوتبالی در فرانسه ■ ۵- از شهدای کربلا- مخفف الی آخر- خاموش کننده شمع ■ ۶- پایتخت زمستانی هخامنشیان- جایگاه قرآن هنگام تلاوت- نظر و عقیده- کشور عجایب ■ ۷- تپه و پشته- سخت و تند- از آثار شکسپیر- سرای مهر ■ ۸- گاهی نماز را باطل می‌کند- مرادف فراوان ■ ۹- حمله نظامی- پشت سر هم- مخلوط سیمان و آب و ماسه- دویدن ■ ۱۰- دم و بازدم- نام اصلی مجنون- قطع سینمایی- پاره‌ای از چیزی ■ ۱۱- وزیر خارجه دولت دوم اوباما- امر به یافتن می‌کند- پخش‌شده ■ ۱۲- عدد چهار یونانی- ماست چکیده- مقوای دعوت ■ ۱۳- نوعی سبزه خوراکی- بچه می‌زند- دختر کارتونی- بدبخت ■ ۱۴- از لوازم ترقی- جزیره‌ای تابع آمریکا در شرق آسیا- نان یا غذایی که مدتی مانده- آش ■ ۱۵- موسس یک حکومت پادشاهی- نوعی بیماری خونی ارثی ناشی از کمبود عامل انعقاد خون

از بالا به پایین

■ ۱- جای دور افتاده- نگهبان متحرک و گردش- پارچ آب- برادر مرگ ■ ۲- نام قدیم ویتنام- افسار گسیخته- سطح دست- قتل سیاسی ■ ۳- جانوران بیابانی- انفارکتوس ■ ۴- برگ برنده- عدد منفی- سپاس شیرین- تکرار حرفی- نام قدیم فرانسه ■ ۵- تخته نوشتنی با ماژیک- امپراتور ظالم معاصر اصحاب کهف ■ ۶- کلمه پرسشی- بازیگر مرد فیلم «شش و بش»- گفتار ■ ۷- الفبای موسیقی- فرمانده سپاه کفر در جنگ احد- سنگواره- ابر غلیظ ■ ۸- دختر انگلیسی- رتبه دوست‌داشتنی ■ ۹- راندن مزاحم- ریشخند- تکبیر گوی نماز جماعت- میوه خوب ■ ۱۰- هواپیمای جنگی روس- پرشدن و سنگینی معده- قطعی برای سکه ■ ۱۱- از فرشتگان مقرب الهی- وسیله‌ای برای استریل کردن ابزار پزشکی و آزمایشگاهی ■ ۱۲- یک مجموعه کامل- رودی در چین- از شهرهای استان یزد- نت ششم- گرمی هوا ■ ۱۳- آجیل خندان- غوغا و فتنه ■ ۱۴- فریاد بلند- چوب خوشبو- صدای ضربه به در- پذیرفتن ■ ۱۵- حسادت- جانشین هنرپیشه در صحنه‌های خطرناک- دریاچه‌ای در لرستان- تابستان آذری

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۴	۳	۲						
			۴		۱			
		۱					۳	۵
۳						۷		
۶	۲					۳		
				۷		۸		
			۷		۶			
۹	۱	۴						
					۳		۹	

جدول کلمات متقاطع
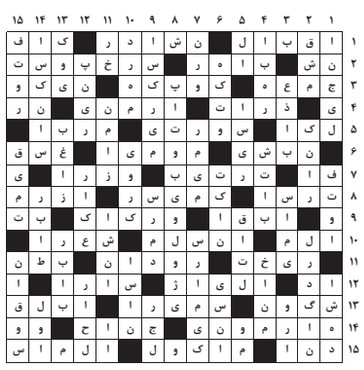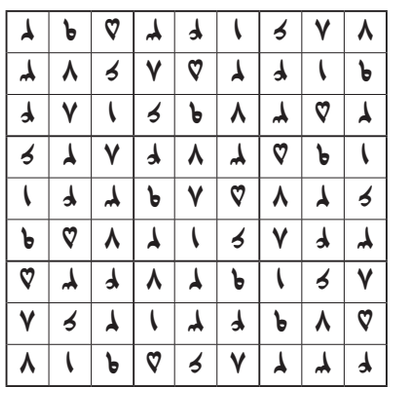
پاسخ جدول شماره ۵۳۶۴